

همخوانی چپ و راست در ۲۸ مرداد

گفت‌و شنودی با لطف‌الله میثمی

لطف‌الله میثمی در آبان ۱۳۱۹ به دنیا آمد. در ۱۳۴۲، در رشته‌ی مهندسی نفت فارغ‌التحصیل شد. در آذر ۱۳۴۲ به علت فعالیت‌های سیاسی ۷ ماه را در زندان به سر برد. در بهار ۱۳۴۸، به عضویت سازمان مجاهدین درآمد. یک‌بار در ۱۳۵۱ همراه رهبران مجاهدین دستگیر شد و پس از تحمل ۲ سال در زندان، آزاد شد و به فعالیت مخفی پرداخت. در شب ۲۸ مرداد ۱۳۵۳، زمانی که مشغول ساختن بمب دستی بود تا تظاهرات ۲۸ مرداد را به هم بزند، در انفجار بمب ۲ چشم و یک دست خود را از دست داد. پس از دستگیری محکوم به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شد. در آبان ۱۳۵۷ از زندان شاه آزاد شد. در آبان ۱۳۶۱ نیز به مدت ۹ ماه توسط دادستانی انقلاب در بازداشت به سر برد. ویژگی‌های انقلاب، توطئه‌ها علیه انقلاب و نازیانه تکامل از آثار منتشر شده‌ی او است. از آبان ۱۳۶۰ نشریه‌ی «راه مجاهد» و پس از آن ۲ ماهنامه‌ی «چشم‌انداز ایران» را مترجمی سازد.

تجزیه‌ی کشور. هم‌چنین بود محمدتقی خان پسیان، خیابانی و... و تا برسد به استیفای حقوق ملی در نهضت ملی نفت ایران. در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مصدق به شاه می‌گوید: طبق قانون اساسی ارتش باید به فرمان نخست‌وزیر باشد و شاه چون قبول نداشت و مخالفت کرد، مصدق نیز استعفا داد. قیام ۳۰ تیر که بسیاری از ارزش‌ها در آن نهفته است قیامی بود که صرفاً برای احیاء قانون اساسی بود. قانون اساسی هم یک ویژگی‌هایی دارد و مجموعه راهنمای عمل است که می‌تواند به نام ایدئولوژی جریان‌هایی تلقی شود که مصدق و هم‌چنین مدرّس سمبل عمده‌اش بودند.

◇ نگرش‌های ایدئولوژیک را قبل و در حین جنبش و پس از کودتای ۲۸ مرداد دارای چه طیف‌ها و شاخص‌هایی می‌دانید؟ اگر از نگرشی ایدئولوژیک بهره‌گیریم، می‌بینیم که قبل از کودتا ما چپ را داریم. جریان‌های ملی و مذهبی، شکل سازمان یافته ندارند اما به نظر می‌رسد که ضربه‌ی کودتا شرایط شکل‌گیری چنین جریان‌هایی را فراهم آورده است. وجه ایدئولوژیک و وضعیت و کارکردهای این جریان‌ها را چگونه تبیین می‌کنید؟

لطف‌الله میثمی: شما فرمودید که نگرش‌های چپ جریانی ایدئولوژیک داشتند. من قبول دارم که اگر ایدئولوژی تدوین شده را در نظر بگیریم، بله، چنین بود. ولی من فکر می‌کنم که همه‌ی جریان‌ها یک «ایدئولوژی راهنما» دارند. نگرش‌هایی دارند که ممکن است مدون نشده باشد. روحانیت صدها سال است که احکام حوزوی را راهنمای عمل خودش قرار داده و رساله‌هایی دارند؛ این ایدئولوژی آن‌هاست. ولی این‌ها چون قرائت روز نداشته‌اند، برای ما جنبه‌ی ایدئولوژیک پیدا نمی‌کند. مثلاً رساله‌های عملیه، راهنمای عمل ازدواج و طلاق و عبادات و معاملات و... یک مجموعه مدونی هستند. به همین جهت هم حتا آدم‌هایی مثل دکتر بقایی و احسان نراقی در تحلیل‌هایشان معتقد بودند که روحانیت باید وجود داشته باشد. علتش هم این نبود که چون مذهبی بودند به روحانیت علاقه داشتند، بلکه معتقد بودند: روحانیت یک مجموعه احکام مدونی دارد و از این جهت یگانه سدی است که می‌تواند جلوی کمونیسم را بگیرد. کمونیسم هم یک مجموعه مدونی است که راجع به همه چیز مطالبی دارد و راجع به همه چیز اظهار نظر می‌کند. از نظر این دو، تنها مجموعه‌ای که می‌تواند در ایران جلوی کمونیسم مقاومت بکند، روحانیت است. یکی هم ایدئولوژی ملیتون و در واقع، ملی - مذهبی‌ها است که من آن را قانون اساسی می‌دانم. بالاخره قانون اساسی پدیده‌ای بود که در مشروطیت به وجود آمد و مبارزات زیادی برای حفظ و احیای آن شد. مثلاً قیام مسلحانه‌ی میرزا کوچک‌خان برای احیای قانون اساسی بود، نه

ایدئولوژی دیگر، ایدئولوژی شاهنشاهی بود. اگر بنیان سلطنت پهلوی را کودتای سیدضیاء و رضاخان بدانیم، می‌بینیم، این کودتا در راستای قرارداد وثوق‌الدوله بود. مصدق و مدرّس با این قرارداد مخالف بودند. روحانیون زیادی موافق بودند، روشنفکرانی موافق بودند و به هر حال چون با آن قرارداد مخالفت شد کودتا شد که محتوای آن قرارداد انجام بشود. در واقع، رضاخان که روی کار آمد، در مجموع، محتوای قرارداد وثوق‌الدوله را پیاده کرد. ایدئولوژی شاهنشاهی مبتنی بر وابستگی به اجانب و موروثیت سلطنت و هم‌چنین مبتنی بر کودتا، یعنی یک نوع حرکت خارجی نه یک حرکت جوهری خودجوش و نیز مبتنی بر عدم شایسته‌سالاری بود.

با توجه به این که لیبرالیسم و غرب و امپریالیسم هم یک ایدئولوژی داشتند که شاه هم وابسته به این‌ها بود. این را هم می‌شود به شکل یک مجموعه بررسی کرد. بنابراین ما چهار تا مجموعه داریم مجموعه روحانیت، مجموعه حزب توده، مجموعه قانون اساسی و مجموعه ایدئولوژی شاهنشاهی.

این‌ها همان جریان‌هایی هستند که در فرآیند ملی شدن نفت و حتا بعد از آن درگیر می‌شوند. با این حال، شکل مدون‌شده‌ی ایدئولوژی را در چپ می‌بینیم.

◇ پس آیا بهتر نیست به جای تعبیر ایدئولوژیک از «جریان‌هایی» که شما در دسته‌بندی چهارگانه خویش نام بردید، استفاده کنیم؟

لطف‌الله میثمی: ببینید! تعریف ایدئولوژی این نیست که به سوسیالیسم و کمونیسم مربوط باشد. مارکس هر روئایی را می‌گوید ایدئولوژی. حتا در دیدگاه او مذهب هم روئنا است. در نظر مارکس ایدئولوژی پرولتاریا روئینای طبقه‌ی پرولتاریاست.

اگر به شکل عمیق‌اش بحث کنیم، نمی‌شود طبقات ایدئولوژی نداشته باشند. منتها ممکن است مدون نباشد، غیرممکن است یک طبقه‌ای ایدئولوژی نداشته باشد. این می‌شود یک مجموعه ایدئولوژیک، خوب بالاخره اندیویجوالیسم و لیبرالیسم و این‌ها مبانی

ملکی تلفن کردم که او آمد. به حزب مردم ایران و پان ایرانیست‌ها و بعضی از بازاری‌ها تلفن کردم که آن‌ها هم آمدند و عده‌ای را برای اجرای آن امر فرستادیم. (...) ولی باید انصاف بدهم که خلیل ملکی گفت، این کار درستی نیست. خود من هم شب به مصدق گفتم که این کار درستی نبود. من آن‌جا خدمت مصدق بودم که تلفن زنگ زد. ریاحی به او گفت، اجازه بدهید ما تیمسار دفتری را دستگیر بکنیم. می‌دانید دفتری پسرعموی مصدق بود. مصدق گفت، چکار کرده است؟ گفت: در این کار (کودتا) آلوده است. (...) مناسب می‌دانم که یک نکته‌ای درباره کودتا روشن بکنم و آن این است که آیا این کودتا آمریکایی بود؟ انگلیسی بود؟ یا دست پرورده مستقیم خود شاه بود؟ در این که آن کودتا جنبه مردمی و ملی نداشت و یک نهضت برخاسته‌ای از مردم نبود جای شک و تردید نیست. ولی خیلی‌ها در داخل کشور ما بر این عقیده بودند و بر این عقیده هستند که عامل اصلی و ترتیب‌دهنده این کار تنها آمریکایی‌ها بودند. خود آمریکایی‌ها هم بعداً چه رئیس‌جمهور آمریکا و چه سازمان مرکزی اطلاعات آن یک‌زمانی می‌بایست می‌کردند به این که ایران را از شر کمونیسم نجات داده و باعث آن کودتا بوده‌اند و چه بعضی از نویسندگان آمریکایی که در کتاب‌ها و انتشارات‌شان نوشتند و آن‌را تماماً منتسب به آمریکا کردند. چه در ایران با اوج گرفتارن احساسات مخالفی که علیه آمریکا در جریان انقلاب بروز کرد و بعد از کودتا منشاء گرفت در غامه مردم ایران این فکر نفوذ و رسوخ یافت که این کودتا تمام کار آمریکایی‌ها بود. ولی بنده در این باره با مطالعات و تجربیاتی که در داخل کشور خودمان دارم با تصدیق به این که آمریکا در این امر نقش مهمی داشت معتقدم که نه منشاء کودتا از آمریکا بود و نه هم قدرت آمریکا آن‌را انجام داد. منشاء این کودتا از انگلیسی‌ها شروع شد و شخص کریمیت روزولت را هم که



فلسفی هم دارد، تصریح نشده که ایدئولوژی مال شکل سوسیالیستش است یا چپ.



◇ به هر حال، جدای از این که ایدئولوژی را چه بدانیم به نظر می‌رسد که بحث را در همان قالب‌هایی که مطرح کردید، می‌شود پی گرفت. لطف‌الله میثمی: بی‌شک! در همین مورد که عرض می‌کردم، روحانیت شعارش قرآن و سنت و عقل و اجماع است؛ روحانیتی که در شیعه تعیین شده و تقریباً همه روی این چهارتا محور اجماع دارند. منتها تقسیم‌بندی‌های زیادی دارند که یک عده قرآن را گرفتند و قرآن‌مدار هستند. یک عده سنت‌مداران، یک عده عقل‌مداران، یک عده عرفی و اجماع‌گرایند. این‌ها بر حسب این که کدام را محور بگیریم، فرق دارد آن دسته از روحانیون که قرآن‌مدار بودند، خیلی به جریان‌های روشنفکری و مشروطیت و نهضت ملی نزدیک بودند. بعضی هم اگر قرآن را راهنمای عمل می‌گرفتند به این محورهای اجتماعی خیلی نزدیک بودند، ولی اساساً آن فقهی که در حوزه تدریس می‌شود فقهی که کلید فهمش منطق ارسطو است و دستگاہی که روی آن اصرار می‌شود، دستگاہ علم اصول فقه است که به هر حال اگر بخواهیم این نحله از فقہا را تحلیل بکنیم عمدتاً می‌شود یک فقه فردیه‌ی فرعیه‌ی شرعی؛ یعنی یک فقه انفرادی، یک فقه فرعیه که در فروعات دین است مثلاً نماز و روزه، خمس و زکات، امر به معروف و نهی از منکر. این طیف اولاً در فروعات هستند و ثانیاً و بیش تر فردی و اندیویدالیستی است. این‌هایی که در این نحله هستند می‌گویند: شما مالک مال و سرمایه تان هستید و اگر روزگاری از ایران هم بیرون بپزید، ایرادی ندارد. اصل، سرمایه است. ایدئولوژی استقلال در این تفکر وجود ندارد برای استقلال ارزشی قائل نمی‌شود یا مثلاً اصل احتیاط که از آن مبارزه در نمی‌آید مقاومتی در نمی‌آید، یا مثلاً اصل تکلیف مالایطاق که اگر طاققت نباشد برای یک کاری اصلاً انجام ندهید. به هر حال این فقهی است که از آن مالکیت دولت در نمی‌آید. دولت به عنوان یک هویت اجتماعی در آن به رسمیت شناخته نمی‌شود مالکیت فرد را

می‌شناسند. پس از شکل‌گیری جمهوری اسلامی، افراد این طیف در برابر دولت مقاومت می‌کردند و می‌گفتند که ما نه صنایع دولتی را به رسمیت می‌شناسیم نه اصلاً دولت را. دولت یک پدیده‌ی مجازی است، حتا پول نفت هم نباید به جیب دولت برود. آقای مهندس موسوی از مرحوم امام خمینی سؤال کردند که آیا پول نفت می‌تواند به جیب دولت برود؟ ایشان جواب داد، بله. یعنی این‌ها یک چنین مبانی دارند. بعد از انقلاب هم این دو جریان بود. شما اگر بخواهید برای مستضعفین زمین تقسیم کنید، این‌ها می‌گویند حکم اولیه این است که مالکیت نامحدود است و بنابراین نمی‌شود به این مقوله پرداخت، مگر این که اضطرار باشد. این طیف معتقد بودند همان طور که در شرایط اضطرار می‌شود شراب و گوشت حرام خورد، زمین را هم می‌شود، تقسیم کرد. یعنی درگیری‌ها این طور بوده و هست. یکی از مهم‌ترین مسأله‌ای که این‌ها در احکام دارند این است که هر کس خدا را قبول نکند نجس می‌دانند. در مقطع کودتای ۲۸ مرداد این‌ها می‌گفتند. کمونیست‌ها اگر حاکم بشوند چون خدا را قبول ندارند، برای همین هم خطر زیادی دارند. ولی اگر آمریکایی‌ها بیایند چون ایدئولوژی ندارند می‌شود بیرون شان کرد. من در سال ۴۱ با آقای آیت هم‌دوره‌ی دانشگاه بودیم و وقتی پیرامون کودتای ۲۸ مرداد صحبت و بحث می‌کردیم کودتا را تأیید می‌کرد. می‌گفتم: شما چرا و به چه دلیل کودتا را قبول دارید؟ می‌گفت: کمونیست‌ها اگر حاکم می‌شدند دارای ایدئولوژی مدون بودند و خدا را هم قبول

نداشتند، نجس هم هستند و نمی‌شد با آن‌ها کار کرد. بدین ترتیب، شاید بی‌راه نباشد که بگوییم ایدئولوژی کودتا، ایدئولوژی با خدا و بی‌خدا شد. من خودم در آمریکا که بودم این مسایل را با گوشت و پوستم درک کردم، دختر مدیر عامل مان می‌گفت ما سه تا چیز را قبول داریم، یکی خدا را بدیهی می‌دانیم، یکی مالکیت و دیگری آزادی را. اما کمونیست نه خدا، نه مالکیت و نه آزادی را می‌پذیرد. بعد بدنش از شدت نفرت و ترس می‌لرزید. این برایش یک تابو شده بود؛ این حالت در بخشی از روحانیت سنتی ما نیز وجود دارد.

در واقع، این مقوله در کودتای ۲۸ مرداد نقش خودش را ایفا کرد. دکتر فاطمی در مصاحبه‌ای با روزنامه «باختر امروز» می‌گوید: خطر غرب این است که این قدر کمونیست را بزرگ کنند که ملت‌یون وحشت کنند تا از راه اصلی خودمان خارج بشویم. انگلیس نیز کمونیست‌ها را بزرگ می‌کرد. از سوی دیگر بعضی از مراجع هم، چون شرکت انگلیسی را غاصب می‌دانستند در «باب غصب» می‌بردند و می‌گفتند غصب نشانه‌ی کفر است. بنابراین، ملی شدن درست است. ولی بعضی‌ها می‌گفتند اصلاً انگلیسی‌ها کافرند چون متجاوزند و ملی شدن نفت را درست می‌دانستند. ۴ نفر از مراجع بزرگ روحانی نظیر آیت‌الله العظمی حاج سید تقی خوانساری، آیت‌الله صدر، آیت‌الله فیض و آیت‌الله کوه‌کمره‌ای در تأیید ملی شدن نفت فتوا دادند. با این حال، آن عنصر مهمی که در بخشی از روحانیت سنتی است اعتقاد به تقسیم‌بندی «با

بودند تا به آمریکایی‌ها. یکی از این تئوریکات و مقدمات تحسن زاهدی در مجلس بود. دیگر نقشی بود که کاشانی و بهبهانی در این موضوع داشتند. کاشانی ظاهراً ارتباطی با آمریکایی‌ها نداشت و عناصری که پیرامون او بودند بیش تر متهم به ارتباط با سیاست‌های انگلیس بودند و متأسفانه برای بقایی هم این اتهام وجود داشت و هم چنین برای حائری‌زاده و فرامرزی و نمایندگان مخالف سرشناس مجلس. همین طور اختلافاتی که در داخل ارتش انداختند و افرادی از ارتش که با جریان کودتا همراهی کردند پیش تر آن افسرانی بودند که از سابق ارتباط با انگلیسی‌ها داشتند. بنابراین، با همه‌ی این‌ها که آمریکا در این باره نقشی داشت و کرمیت روزولت آمریکایی و با پول آمریکایی به ایران آمد ولی در واقع بیش تر توطئه کودتا دست پرورده انگلیس‌ها بود که با دربار مرتبط بودند، یا اشرف پهلوی مرتبط بودند و عناصری که در دربار خدمت می‌کردند و تأثیر داشتند از اول تا آخر مشهور به ارتباط با انگلیسی‌ها بودند. در این که شاه در این جریان نقش مهمی داشت تردیدی نیست ولی شاه در عین جاه‌طلبی همواره شخصی ترسو بود و به خودی خود جرأت آن را نداشت که خطر کودتا را بر عهده بگیرد و می‌بایست از ناحیه‌ی خارجی‌ها تقویت بشود. تحریک و تقویت شاه در این زمان بیش تر از ناحیه خود انگلیسی‌ها و عوامل انگلیسی بود. عمل کرمیت روزولت که به ایران آمد و با شاه ملاقات کرد این بود که شاه را مطمئن سازد که آمریکایی‌ها هم با نقشه‌ی انگلیسی‌ها موافق هستند. به این ترتیب بنده آن کودتا را توطئه‌ی پیش‌ساخته‌ی انگلیس‌ها می‌دانم که آمریکا با آن موافقت کرد و با موافقت یک‌دیگر و با هم‌دستی عوامل درباری و ارتشی و با کوتاهی و مسامحه و غفلتی که در دستگاہ حکومت مصدق بود توانستند به مراد خودشان برسند. والا در آن روز جمعیتی که برای طرفداری از شاه حرکت کردند و با پولی که در میان آن‌ها از ناحیه‌ی برخی عوامل (...) پخش شده بود در آغاز عده‌ای معدود و ناقابل بودند و اگر ما قبلاً به مردم اعلام کرده بودیم که در صحنه‌ی دفاع حاضر بشوند یا این که یک دسته‌ی نظامی کافی با چند تانک جلوی آن‌ها را می‌گرفت از همان ابتدای حرکت این جمعیت آشوب‌گر سرکوب می‌شد. تا

خدایان» و «بی خدایان» است. به این صورت که هر که با خداست «باطل» است و هر که بی خداست باطل است و این هم در «جهان بینی» و هم در «ایدئولوژی» آن‌ها رسوخ کرده و هم در مقطع کودتا اثرگذار بوده است. بعدها هم در سال ۱۳۵۵ دیدیم برخی از علما فتوا دادند که کمونیست‌ها خدا را قبول ندارند و نجس هستند. اگر سیرش را بعد از انقلاب هم دنبال کنید اساس تمام حذف‌های نیروهای رادیکال از همین جا شروع شد.

◇ پایگاه طبقاتی روحانیت چه می‌شود؟ وجود گرایش‌های مختلف در درون روحانیت در مورد سلطنت، قبول یا رد مصدق را چگونه می‌توان تحلیل کرد؟ آیا در نزدیکی به سلطنت تنها علت را باید در این دانست که آن‌ها معتقد بودند که: شاه خدا را قبول دارد یا این‌که در اتخاذ چنین تصمیم‌هایی می‌بایستی به پایگاه‌های اجتماعی و طبقاتی آن‌ها نیز توجه داشت نقش این عامل را چگونه می‌بینید؟

لطف‌الله میثمی: به هر حال، در کودتای ۲۸ مرداد این‌که روحانیون می‌گفتند: بازاری‌ها می‌گفتند و عوام هم می‌گفتند که کمونیست‌ها خدا ندارند، این نقش زیادی داشت. ذهن‌ها را اشغال کرده بود.

◇ این‌که نقش فرعی برای مسایل و وجوه مختلف قایل باشیم، شکی در آن نیست.

لطف‌الله میثمی: شما، فرعی می‌گیرید و اشکالی هم ندارد. معتقدم که این مسأله به علت این‌که اذهان مردم را اشغال کرده بود، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است. اگر فرعی هم بود در آن مقطعی که من تجربه داشتم، فرعی نبود.

◇ مجموع مواضع بخشی از روحانیت مثلاً به رهبری آیت‌الله بروجردی در مورد سلطنت و شاه به این دلیل بود که کمونیست‌ها را نجس می‌دانستند؟

لطف‌الله میثمی: یک دلیل‌اش این بود. کمونیست‌ها قبل از کودتا رفتند قم یک کنسرت‌هایی تشکیل دادند که سروصدایش به مرحوم آیت‌الله بروجردی هم رسید و خیلی

نگران شده بودند.

◇ باید سروصدای این مسایل به گوش مراجع دیگری هم می‌رسید، ولی مراجع دیگر چنین موضع‌گیری نکردند. روحانیت سنتی اختصاص به مرجع پیدا نمی‌کند. بعد هم آن‌ها که فقط در مقابل کمونیست‌ها از شاه دفاع نکردند. بلکه در مقابل جریان‌های ملی که خدا را قبول داشتند، از شاه دفاع کردند. این در آن قالب سنتی می‌گنجد که نگرش آن‌ها به سلطنت با قداست بخشیدن و مقوله‌ی ظل‌اللهی بیش‌تر نزدیک بوده است.

لطف‌الله میثمی: پس به قول شما، شاه خدا را قبول داشت که می‌گفت سایه‌ی خداست. شاه می‌گفت کمونیست‌ها خدا را قبول ندارند ما داریم. امام رضا می‌رفت و زیارت می‌کرد، ظاهراً مذهب را قبول داشت و حتا در شیراز در منزل سید نورالدین «رئیس حزب برادران» رفته بود و گفته بود که مشکل شما چیه؟ می‌گوید: مشکل ما اجرای احکام اسلام است و شاه هم می‌گوید: مشکل ما مصدق است. اگر مصدق برود احکام را اجرا می‌کنم و این‌ها طوری تبلیغ کرده بودند که مصدق پشتیبان حزب توده و مانع اجرای احکام اسلامی است. صددرصد آمریکا به مصدق فشار می‌آورد که تو حزب توده را غیرقانونی کن تا با شما قرارداد نفت ببندیم. کمونیست‌ها را هم از بین ببر. مصدق می‌دید که این کار یک توطئه علیه ملت است. چون اگر توده را غیرقانونی می‌کرد همان آمریکا و حقوق بشر می‌گفت مصدق توده‌ای‌ها را غیرقانونی کرده و بدین طریق او را منزوی می‌کردند. مصدق محکم ایستاد و زیر فشار آمریکا نرفت و حزب توده را هم غیرقانونی نکرد و قرارداد تحمیلی نفت را هم قبول نکرد. روزی مرحوم آیت‌الله طالقانی می‌گفت رفتم مسجد هدایت دیدم صندوق نامه‌ها از امضاهای حزب توده پر است، که گفتم آیا مصدق حاکم است یا توده‌ای‌ها؟! طالقانی هم تردید کرده بود. بعد از کودتای ۲۸ مرداد منشی سید محمد بهبهانی گفته بود: من از پس با امضاهای حزب توده نامه نوشتم برای آخوندها و مساجد، دست ما پینه کرده بود. پس، مسأله‌ی مهمی بود حالا هر جور که تبیین

شود. تجربه را نمی‌شود تحریف کرد.

◇ به نظر می‌رسد در این مورد غرب و به خصوص سیا، نقش خودش را بیش از آن چه که بوده برجسته کرده است. این‌که تظاهرات خیابانی را ما راه‌اندازی کردیم و ... شکی نیست که این‌ها مؤثر بودند، اما نه بدان اندازه که عامل «تعیین‌کننده‌ای» در این زمینه باشند. این نوع رفتارها، رفتارهایی «حاشیه‌ای» بوده یا «اصلی»؟

لطف‌الله میثمی: ایدئولوژی حزب توده دگماتیسم چپ است. دگماتیسم چپ یک نوع شما تیزم است که پیچیدگی ندارد و می‌توان سوار بر آن شد. این‌ها حزب توده و خمیردانش را می‌شناختند. حالا برای این‌که تعاملی به وجود بیاید به سراغ چپ برویم. حزب توده هم بعد از شهریور ۲۰ که به وجود آمد یک جبهه ضدفاشیسم بود. مملکت ما را متفقین اشغال کرده بودند: یعنی روسیه و آمریکا و انگلیس. دشمن اصلی آن‌ها هم فاشیسم هیتلر بود. حزب توده هم یک جبهه ضدفاشیست بود. یعنی هم عناصر انگلیسی و هم آمریکایی و هم روسی در آن بودند و ایرانی‌ها هم بودند و اصلاً در سوابقش اعتراضی به اشغال ندارد! این بستر آن. از لحاظ ایدئولوژی، جریان چپ ایران، مؤید سلطنت رضاخان بود، در حالی که مدرس و مصدق با رضاخان مخالف بودند. ولی کمونیست‌ها می‌گفتند رضاخان از جمهوری دم می‌زند و طرفدار بورژوازی ملی است؛ مثل ترکیه، حزب کمونیست معتقد بود که رضاخان مبشر بورژوازی ملی است و دارد با فتودال‌ها و خان‌ها درمی‌افتد و بعد مصدق و مدرس را هم یکی عامل ارتجاع و دیگری عامل فتودالی می‌دانستند. بعد که تاجگذاری شد و قانون مثلاً مقدمین علیه امنیت را وضع کرد و بعد آن‌ها را دستگیر کردند تازه حزب کمونیست ایران فهمیدند چه کلاهی سرش رفته است. ولی همه این‌ها سلطنت را تأیید کرده بودند.

قرارداد ۱۳۱۲ یا ۱۹۲۳ که بسته می‌شود جریان چپ هیچ مخالفتی نمی‌کند. حتا در ۱۹۰۱ هم که قرارداد داری چند سال قبل از مشروطه بسته می‌شود، جریان چپ مخالفتی

احسان طبری. گزارش. انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۶.

با شکست نهضت ملی و پیروزی کودتای امپریالیستی اقدامات مهم و فوری برای ترمیم ضرباتی که در دوران ملی کردن صنعت نفت به مواضع امپریالیسم و ارتجاع وارد شده بود، به عمل آمد.

روابط قطع شده با انگلیس از طرف دولت زاهدی تجدید شد، مذاکرات برای تأسیس کنسرسیوم نفت یا اتحاد چهار دولت امپریالیستی (آمریکا، انگلیس، فرانسه و هلند) برای غارت نفت ایران انجام گرفت، مصدق محاکمه شد، دکتر فاطمی وزیر خارجه نستوه او تیرباران شد، برخی از رهبران حزب توده محکوم شدند. عده‌ی کثیری از افسران توده‌ای اعدام شدند. عده‌ای پای فرار را برقرار مرجع دانستند و یا در ایران با ساواک همکار و همکار شدند. پیمان بغداد در دوران نخست‌وزیری علاء منعقد گردید.

آیت‌الله کاشانی که علیه انعقاد کنسرسیوم اعلامیه شدیداللحنی داد به جرم «تحریض مردم به مسلخ شدن بر ضد قدرت سلطنت» در سن هشتاد سالگی بازداشت شد. فدائیان اسلام اعدام شدند. در زمان نخست‌وزیری منوچهر اقبال سازمان امنیت جنایتکار به دست تیمور بختیار تشکیل گردید و نفوذ وسیع سرمایه‌های کشورهای مستکبر در ایران گسترش بی‌سابقه یافت.

پس از آن‌که حزب توده هر گونه تأثیری در جامعه را از دست داد، درباره‌ی نقش جاسوسی تخریبی امپریالیستی در بروز خطاها و اشتباهات این حزب، میان رهبران حزب توده در



ندارد. بعد در قضیه ملی شدن نفت این‌ها با قانون ملی شدن نفت مخالفت کردند و کلاً سیر چپ در ایران اکثراً مؤید سلطنت بوده و مؤید استثمار نفت، حالا چرا؟ چون ایدئولوژی‌شان یک پاشنه آشیل داشت: آن هم ارزش اضافی بود. این است که کمونیست‌ها در ایران به دلیل این پاشنه آشیلی که در ایدئولوژی‌شان وجود داشت به هیچ‌وجه نتوانست جلوی استثمار نفت بایستند. توضیح بیش‌تر این که جریان چپ در برابر صادرات نفت خام، نمی‌توانست مقاومت ایدئولوژیک کند چرا که انگلیسی‌ها هم عنصر سرمایه را آورده بودند، و هم نیروی کار را با خود آورده بودند و هم عنصر خیریت و مدیریت را و با تکنولوژی که به کار گرفته بودند نیروی کار و کارگر زیاد دخالت نداشت و نفت خام با فشار طبیعی خود به سرچاه و از آن‌جا از طریق لوله‌های انتقال نفت خام به پایانه‌ها می‌رسید و به کشتی‌های نفت‌کش منتقل می‌شد. بنابراین، ارزش اضافی در برابر صادرات نفت خام کارایی نداشت. هم‌چنین، آن‌ها اصلی‌ترین تضاد تاریخ را تضاد کار و سرمایه می‌دانستند و عامل امپریالیسم را نمی‌توانستند بفهمند، آن‌ها سازماندهی سرمایه را که دست امپریالیسم بود متوجه نمی‌شدند و عامل امپریالیسم را در تحلیل‌ها دخالت نمی‌دانند. و اگر هم دخالت می‌دادند، انگلیس را امپریالیست مسلط در ایران نمی‌دانستند بلکه آمریکا را در ایران اصل می‌گرفتند و از موضع استالین به قضایا نگاه می‌کردند. به این دلیل است که آدمی مثل مصدق که سمبل بورژوازی ملی بود از تودهای‌ها که خودشان را سمبل پرولتاریا می‌دانستند مترقی‌تر بود؛ چون مصدق با عامل استعمار و امپریالیسم در افتاد ولی آن‌ها این را ندیده می‌گرفتند. هم‌زمان با حرکت شکوهمند مصدق علیه استعمار این‌ها می‌آمدند مثلاً در میدان شاه (میدان قیام فعلی) از حقوق کارگران یک کارگاه که احیاناً حقوق کمتری می‌گرفتند دفاع می‌کردند که ۱۲ ریال بشود ۲ تومان و کارخانه را فلج می‌کردند. دقیقاً همان زمانی که دولت با امپریالیسم انگلیس درگیر بود پاشنه آشیل دیگر آن‌ها هم این بود که تابع مطلق شوروی بودند و کاًب هر چه می‌گفت انجام می‌دادند. همه

آموزش‌ها از آن‌جا می‌آمد که آن هم مسایل روزمره شوروی بود. اصلاً کتاب‌های اصیل مارکسیست را هم حزب توده ترجمه نکرد؛ مثلاً «چه باید کرد»، «کاپیتال». همه بعد از ۲۸ مرداد ترجمه شد. آثار روزمره به خورد کادرهای ایران می‌دادند؛ این آموزش غیربومی و شماتیک است. البته مصدق در «خاطرات و تألمات» خود نوشته که اگر استالین نمرده بود کودتای ۲۸ مرداد شکل نمی‌گرفت. علتش این بود که مصدق برای استالین یک صداقتی قایل بود و حساسیتی که استالین به امپریالیسم داشت که بعدی‌ها نداشتند. استالین اسفند ۳۱ فوت شد و کودتا مرداد ۲۲ اتفاق افتاد. البته آقای عمویی نقل کرده که دولت شوروی می‌خواست مصدق را تأیید کند ولی حزب توده نمی‌گذاشت. احتمالاً نقش انگلیس‌ها در بین سردمداران حزب توده زیاد بود. بدنه حزب توده که بدنه صادق و زحمت‌کش بودند، معمولاً آلت دست قرار گرفتند، جای تأمل است که وقتی رهبران حزب توده را گرفتند، بدون این که کوچکترین فشاری را تحمل کنند، آزاد شدند (مثل یزدی و بهرامی) ولی حدود ۳۰ نفر از افسران حزب توده اعدام شدند. هیچ‌جای دنیا به اندازه‌ی ایران کمونیسم مثل آب خوردن از بین نرفت. به طوری که نتوانست سر بلند کند.

بعد از ۲۸ مرداد هر سازمان کمونیستی که می‌خواست در ایران سر بلند کند اول از نقد حزب توده شروع می‌کرد؛ جریان‌های کنفدراسیون، فداییان و جزئی. مثلاً رد تئوری بقا از امیرپرویز پویان. حزب توده جهان‌وطنی بود و ایدئولوژی ملی نداشت در حالی که روح مبارزات آن موقع، مبارزه‌ی ملی بود. در حالی که ایدئولوژی ملی نه در روحانیت کلاسیک معنی داشت و نه در مارکسیسم.

بنابراین این دو جریان بستر خوبی برای کمپانی‌های نفت بودند. اتفاقاً کمپانی‌های نفت چیزی که می‌خواستند این بود که فکر ملی نباشد. آن‌ها با زیرزمین ایران و منابع نفت ما کار داشتند تا از این چهار دیواری بیرون ببرند، کار دیگری نداشتند. این بود که در ۲۸ مرداد یک هم‌خوانی و هم‌بستری عجیبی بین دگماتیسم چپ و راست می‌بینیم.

آن‌دسته از روحانیون که قرآن مدار بودند، خیلی به جریان‌های روشنفکری و مشروطیت و نهضت ملی نزدیک بودند.

◇ قانون اساسی و ایدئولوژی شاهنشاهی چگونه بود؟

لطف‌الله میثمی: ویژگی روحانیت این بود که احکام دارد و در احکام هم تا روز قیامت حلال و حرام، هم‌چنان حلال و حرام هستند. اما قانون اساسی پدیده‌ای است که در آن عنصر زمان وارد می‌شود. در بستر زمان مردم می‌آیند یک اجتهادی مثلاً از اسلام می‌کنند و بعد هم به رأی مردم می‌گذارند؛ این می‌شود قانون اساسی به نام سند وفاق ملی، پس اگر عنصر زمان وارد احکام شود و به احکام اجتماعی تبدیل گردد، می‌شود قانون اساسی. نخله‌ای از علمای اسلام که قرآن مدار بودند قانون اساسی را قبول داشتند و ملت‌یون هم چون رأی مردم در میان بود قانون اساسی را قبول داشتند. وجه مشترکی بین علامه نایینی و آخوند خراسانی و آخوند مازندرانی و واعظ اصفهانی که از موضع مذهب طرفدار قانون اساسی بودند با روشنفکرانی که از طریق آرای ژان ژاک روسو و امثال او به قرارداد اجتماعی و قانون اساسی می‌رسیدند، تفاوت چندانی نبود. این تقریباً شد ایدئولوژی ملی. ایدئولوژی‌ای که وقتی مقوله‌ی آزادی را در آن وارد می‌کنید، پلورالیستی صرف نیست در کنار آزادی، استقلال هم هست در کنار استقلال، آزادی هم هست. در قانون اساسی آمده که به بهانه آزادی نمی‌شود استقلال را لگدکوب کرد و برعکس. در این دیدگاه مبارزه طبقاتی را تا آن‌جایی می‌توان پیش برد که استقلال ایران حفظ شود. و این خیلی مهم است. مثلاً ما با شاه مبارزه که می‌کردیم متوجه این بودیم که قانون اساسی،

مصطفی علم. نفت قدرت و اصل، ملی شدن نفت ایران و پی‌آمدهای آن. ترجمه‌ی غلامحسین صالحیار، انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۱.

همان روزی زاهدی موقعیت خود را به‌عنوان نخست‌وزیر تثبیت کرد و روز بعد مصدق و همراهانش تسلیم شدند. بسیاری از وزیران کابینه مصدق، رهبران جبهه‌ی ملی، افسران وفادار به مصدق و گروهی انبوه از رهبران حزب توده توسط عمال زاهدی دستگیر شدند و آن‌هایی که توسط مصدق در جریان کودتای نافرجام بازداشت شده بودند، آزاد گردیدند. اردشیر، پسر ژنرال زاهدی از هندرسن سفیر آمریکا ستوال کرد آیا خواهش خاصی از پدرش ندارد تا آن‌را انجام دهد. پاسخ هندرسن این بود که فقط می‌خواهد هیچ‌گونه صدمه و آزار جسمی به دکتر مصدق وارد نشود. زاهدی در مقابل به مطبوعات اطلاع دراد که «به یک موی سر دکتر مصدق نیز آسیبی وارد نخواهد شد»

آن‌گاه زاهدی و روزولت تلگرامی برای شاه فرستاده از او خواستند بازگردد و او روز ۲۳ اوت با یک هواپیمای درست هلندی در حالی که ۲۰ خبرنگار خارجی همراهش می‌کردند، برگشت. به‌عنوان یک اقدام احتیاطی ورود او را از قبل اعلام نکردند، و جاده میان فرودگاه تا کاخ شاه، به وسیله تانک‌ها، وسایط زرهی و ستون‌های سرباز اشغال شده بود. با هزینه‌ای بالغ بر ۷ میلیون دلار سیا به نهضت مردم و ملی‌گرایانه مصدق و تمام آرزوها و امیدهای ایرانیان، که می‌خواستند اداره امور خویش را، خود و بدون مداخله قدرت‌های خارجی در دست گیرند، پایان داد. و با این ترتیب آمریکایی‌ها با خرج پول‌های‌شان کاری را انجام دادند که انگلیس‌ها بیش از دو سال برای پیدا کردن راه‌هایی جهت انجام آن تلاش می‌کردند، و کاری از پیش نمی‌بردند. اخبار مربوط به سقوط مصدق، وقتی به گوش آیدن رسید که بر عرشه یک کشتی در دریای مدیترانه، دوران نقاهت بیماری طولانی خود را می‌گذراند و او «آن شب را شادمانه به بستر رفت و خواب راحتی کرد»

مطبوعات بدتانه، که که حکم‌ترب، اشاره‌های نکرده بودند توطئه کودتایی از جانب انگلیس و آمریکا در شرف وقوع است، تمام اعتبار این «پیروزی» را به شاه‌پرستان بخشیدند. در

آزادی و استقلال و عدالت را با هم مطرح می‌کند. زمان مصدق ما دیدیم که ویژگی‌ای که مصدق داشت و همه روحانیون و مراجع، رهبریش را قبول کردند آن بود که اولاً او خودش را پیرو قانون اساسی می‌دانست و قانون اساسی در آن زمان بهترین قرائت از دین بود؛ دینی اجتماعی در برابر دینی فردی. در قانون اساسی هم اصول بسیار خوبی نهفته بود؛ مانند: استیفای حقوق ایران، استقلال، آزادی، عدالت و ما دیدیم که دوران مصدق، هم ایران در اوج استقلال بود و تمامیت ارضی‌اش نیز خدشه‌دار نشد. در

صادق و پاکی بود. خداترس بود. دوم این که او خودش را فرزند قانون اساسی می‌دانست و احیاء قانون اساسی را در سر لوحه‌ی کارش قرار داد و این بهترین قرائت و برداشت مکتبی از دین بود و سوم این که عمل صالحی که انتخاب کرد (ملی کردن صنعت نفت) یک شعار بسیار فراگیری بود که هم ملت را بسیج می‌کرد، هم در دشمن تضاد می‌انداخت و هم نیروهای بینابین را جذب کرد. وجه مهم‌اش ایدئولوژی مشارکت دکتر مصدق بود که من نمونه‌ای که مرحوم دکتر امیرعلایی برایم تعریف کرده را می‌گویم. او گفت: که من

استیفای حقوق ایران که به خلع ید انجامید. یکی هم اصلاح انتخابات که در اصلاح انتخابات، قدرت دربار را به قدرت مجلس و ملت منتقل کرد. طوری که معلاً ۲۵ مرداد شاه فضای نفس کشیدن نداشت و از ایران فرار کرد. مدت‌ها کاری نداشت جز امضا کردن؛ کاملاً تشریفاتی بود.

◇ توضیحی هم درباره ایدئولوژی شاهنشاهی بدید؟

لطف‌الله میثمی: ویژگی ایدئولوژی شاهنشاهی یک وجهش موروثیت است که در قرآن نبوده و علمای مشروطیت هم می‌دانستند، منتها توان‌شان بیش از آن حد نبود و در حد مشروطه قبول کردند که محدود باشد. یک وجهش هم وابستگی بود که اصلاً خمیره‌اش از کودتای سیدضیاء و رضاخان و کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفت. وجه دیگرش هم «واسط» بودن بین خدا و مردم بود. تأکید بر ظاهر مذهب؛ تأکید بر تفوق طبقاتی و استبداد ظل‌اللہی.

◇ وضعیت این چهار جریان بعد از کودتای ۲۸ مرداد چگونه بود. علی‌که سبب تداوم کار و فعالیت‌شان شد چه بود. (البته با تعبیری که شما به کار می‌برید چرا که در واقع سه جریان بود).

لطف‌الله میثمی: جریان روحانیت سنتی یا جریان احکام تلویحاً کودتا را تأیید کرد. مثل آیت‌الله بروجردی. سیدمحمد بهبهانی که در هسته کودتا بود، کاشانی که در هسته کودتا نبود ولی در بستر کودتا بود چرا که بقایی، علی زهری و حائری‌زاده و تمام این اطرافیان او در هسته کودتا بودند. حتا روز ۲۷ مرداد مصدق را در آن نامه تأیید هم می‌کند. فدائیان اسلام که بر آن بودند در دوران مصدق احکام اسلام پیاده نشده، مشروب‌فروشی‌ها را نبستند، زنان را به زور با حجاب نکردند و دربار در این جریان نفوذی‌هایی داشت مثل سیدضیاء طباطبائی و بهرام شاهرخ در آن‌ها نفوذ داشتند. با آن‌که پایگاه طبقاتی‌شان خُرده بورژوازی سنتی بود. و اکثر آکاسپ‌های محروم عضوشان بودند ولی در خط آدم‌های وابسته‌ای مثل سیدضیاء بیش‌تر



برای خلع ید می‌خواستیم بروم آبادان. احمد مصدق برایم پیغام آورد که پدرم می‌گوید با قطار سلطنتی برو. ما گفتیم که وضع زندگی ما این قدر خوب نیست که با قطار سلطنتی برویم با قطار درجه ۳ یا فوقش درجه‌ی ۲ می‌رویم. ایشان تأکید کرد که حتماً با قطار سلطنتی بروید. ما می‌خواهیم تو که می‌روی آن‌جا انگلیس ببیند که حتا سلطنت هم پشت قضیه ملی شدن هست. دغدغه من ملی کردن نفت و مبارزه با استعمار است. می‌خواهم شاه هم وارد مبارزه به‌شود. این همان ایدئولوژی مشارکت است، در واقع همه ملت را بسیج کرد.

ایدئولوژی مصدق دو تا مؤلفه داشت: یکی

حالی که از بایجان تفکیک شده بود. هم آزادی وجود داشت به طوری که نخست‌وزیر حکم داد که اگر کسی به من توهین کرد پلیس حق دستگیری او را ندارد. واقعاً آزادی در اوج خودش بود. از نظر عدالت اجتماعی هم کارهای بزرگی انجام گرفت. مصدق برای اولین بار قانون بیمه‌های اجتماعی را به نفع کارگران وضع کرد. قانون ۲۰ درصد را به نفع روستایی‌ها وضع کرد. شوراهای ده را تشکیل داد که ۵ نفر بودند. من در این فکر بودم که چرا علما حتا کاشانی رهبری مصدق را در جبهه‌ی ملی قبول کردند؟ خوب علما به ملی شدن فتوا دادند، چرا؟ به سه دلیل: یکی چون مصدق آدم عارف و

این مطبوعات خانه مصدق تشبیه به ساختمانی انبار مانند شد که تمام «مصالح به‌کار رفته در آن از فولاد و بتون آرمه بود».

«آشیانه‌ای نظیر آن چه هیتلر در آخرین روزهای عمر خود در آن به سر برده بود». در حالی که مصدق در خانه‌ای معمولی و بدون کوچک‌ترین حفاظ زندگی می‌کرد، که بارها من ژنرال زاهدی، نخست‌وزیر جدید، در سال ۱۹۴۲ توسط افسران انگلیسی ربوده شد و این جادیه مقارن با ایامی بود که: «او مورد سوءظن قرار گرفته بود با کمک فرماندهی عالی نیروهای آلمان نازی، طرح انجامی قیامی را علیه اشغال ایران توسط نیروهای متفقین در دست اجرا دارد.» فیتز روی مک‌لین که در زمان جنگ مسئول عملیات ربودن زاهدی و تحقیر او بود به‌نظر می‌رسد حالا ناکامان به فکر آن افتاده است که جبران مافات کند. او طی برنامه‌ای که از سرویس اخبار جهانی بی.بی.سی. روز ۲۰ اوت پخش شد گفت در جریان آدم‌ربایی سال ۱۹۴۲ «لوله سلاح کلت ژنرال مقاومتی نکرد چه در غیر این صورت ناگزیر از شلیک می‌شد و آن وقت ایران از نعمت داشتن «یک افسر جذاب ... وفادار و میهن‌پرست محروم می‌گردید. که دیگر وجود خارجی نداشت تا این کودتای جالب توجه را علیه مصدق رهبری کند» مک‌لین افزود: «گر چه مصدق خود را به اغوش روس‌ها انداخته بود، اما هیچ دلیل ملموس و قابل قبولی وجود ندارد که در پیروزی ژنرال زاهدی آمریکایی‌ها سهمی داشته‌اند»

در جلسه کابینه انگلیس، در ۲۵ اوت ۱۹۵۳، چرچیل، نگرانی خود را از دخالت آمریکا در این ماجرا پنهان نکرد و گفت حالا: «برای آمریکایی‌ها بسیار آسان خواهد بود با چیزی مبلغی که خرج کرده‌اند، تمام منافع سال‌ها زحمت انگلیس در ایران را به جیب خود بزنند.» چرچیل حق داشت نگران باشد در واقع پس از کودتا، آمریکایی‌ها جای انگلیس‌ها را در ایران تصاحب کردند. و این بهای کزافی بود که بریتانیا، بایستی بابت سال‌ها رفتار امرانه، تکبرآمیز و غیرقابل تحمل خود در ایران، پرداخت می‌کرد.

قرار می گرفتند. آن‌ها هم کودتا را تأیید کردند تا مدتی بعد.

مذهبی‌هایی که با مصدق بودند و در طول این ۲۸ ماه مقاومت کردند و نهضت مقاومت ملی را به وجود آوردند، اصل و اساس سه نفر بودند: آیت‌الله سیداحمد زنجانی، عباس رادنی و یکی هم آقای شاه‌حسینی. آن‌ها می‌گفتند: هویت ما را سه تا عنصر تشکیل می‌دهد: رهبری مصدق، نفی شاه و محکوم کردن قراردادهای نفتی. بعد از دوره‌ی هجدهم یک نهضت کاذب در دل نهضت مقاومت ملی راه افتاد که می‌گفتند انتخاباتی شده و رژیم قانونی شده نباید کاری با شاه داشته باشیم. از رهبری مصدق چیزی نگوییم. با قرارداد نفت چون در مجلس تأیید شده مخالفتی نکنیم، برویم در نظام.

به هر حال نقش نهضت مقاومت این بود که آن درهای را که بین شاه و مردم به وجود آمده و از قیام ۳۰ تیر شروع شده بود و به کودتای ۲۸ مرداد رسیده عمیق‌تر کند و این دره را هم چنان عمیق‌تر نگه داشت. بنیادهای فکری برای آن ساخت. من فکر می‌کنم رسالت تاریخی نهضت مقاومت ملی همین بود که نگذاشت قضیه ماست مالی بشود و این درهای که وجود داشت پُر شود.

وضعیت چپ‌ها بعد از کودتای ۲۸ مرداد چه بود؟

لطف‌الله میثمی: این طور که خود توده‌ای‌ها می‌گفتند برای این که روز ۲۸ مرداد در خیابان نروند از طریق رهبری برایشان قرار چهار ساعتی می‌گذاشتند. چهار ساعت به چهار ساعت قرار می‌گذاشتند. می‌گفتند خبری نیست. اگر که رهبری حزب توده این قرارها را نمی‌گذاشت اعضای حزب به خیابان می‌آمدند پرسه می‌زدند و جلوی رجال‌های کودتا را می‌گرفتند. تز توده‌ای‌ها این بود که این جریان ملی که توسط کودتا از بین برود ما خودمان ضدکودتا می‌زنیم و حاکم می‌شویم. واقعاً در تبیین حزب توده و کمونیسم در ایران، جریان ملی جایگاهی نداشت. به عنوان مثال، ما سال ۵۷-۵۶ در زندان قصر بودیم. یکی از نماینده‌ی

فدایی‌ها هم بود او می‌گفت روالی که در مملکت می‌رود روال خوبی است. سرمایه‌گذاری خارجی بشود و وابستگی ادامه پیدا کند. چرا که این سرمایه‌ها باعث می‌شود طبقه‌ی کارگر رشد کند و کارخانه‌ها زیاد شود. طبقه کارگر که رشد کند کارگران متشکل می‌شوند و جامعه نیز مرزبندی می‌شود؛ یک اردوی کار و یک اردوی سرمایه. من تحلیل‌ام این بوده است که حزب توده به هیچ‌وجه بعد از کودتای ۲۸ مرداد نتوانست سر بلند کند و مارک خیانت محکم به آن خورد و نتوانست از آن مارک فرار کند. هر جریان چپی هم که بعداً به وجود آمد اول حزب توده را نقد می‌کرد.

فکر نمی‌کنید این مسأله مشمول دیگر جریان‌ها هم بود؟ این نقادی و مالاً رادیکالیسم پس از ۲۸ مرداد در تمام گروه‌ها وجود داشت. به عنوان مثال، شکل‌گیری مجاهدین خلق نقد جبهه‌ی ملی و نهضت آزادی است. یعنی تا سال ۴۰ و شکست اصلاحات امینی، «مبارزه از درون» و «اصلاح در چارچوب‌های نظام موجود» مبنای بوده. بنابراین، به نظر می‌رسد که این ویژگی مشترک باشد، به همان اندازه که فداییان خلق از نقد حزب توده شروع می‌کنند، مجاهدین خلق نیز از دل نهضت و با نقد نهضت آزادی شروع کردند. هر چند آن شدت و حدتی که در نقد فداییان بوده در نقد مجاهدین نبود و این شاید به سنت چپ برمی‌گردد یعنی به «نقد از درون».

لطف‌الله میثمی: این‌ها سنخیت نداشتند. حزب توده هم در چپ‌ها و هم در مذهبی‌ها به عنوان خائن معرفی شد. ولی مصدق در ۲۸ مرداد مثل شهید شد و بعداً زندانی شد. همه‌ی مصدقی‌ها را به زندان انداختند اما روی یک چیزی ثابت باقی ماندند. روی اعتقادشان ماندند و با شاه همکاری نکردند.

البته، پس از کودتای ۲۸ مرداد، بیش‌ترین تلفات را چپ‌ها دادند نه دیگران.

لطف‌الله میثمی: بله، ولی باید حساب رهبری را از توده‌ای‌ها جدا کرد. رهبری حزب خیانت کرد. این خیانت چیزی بود که همه قبول

داشتند هر چند کیانوری توجیه می‌کند ولی این طور نبود. در مثالی که شما از نهضت آزادی و مجاهدین می‌آورید نهضت آزادی به نحوی شهید شد، همه سران را به زندان بردند ولی سر مواضع‌شان ایستادند. ولی مرتضی یزدی و بهرامی فردای روزی که بازداشت شدند، آزاد شدند و همه‌ی شبکه را لو دادند. نهضت آزادی هیچ وقت مجاهدین را نکوبید. مجاهدین هم هیچ وقت نهضت آزادی را نکوبیدند. مثلاً استادی را فرض کنید که تا یک جایی می‌کشد، شرایط که سخت می‌شود، شاگرد ازش جلو می‌زند.

حزب توده

به هیچ‌وجه

بعد از کودتای

۲۸ مرداد نتوانست

سر بلند کند و مارک

خیانت محکم به آن خورد و

نتوانست از آن مارک فرار کند.

هر جریان چپی هم که بعداً

به وجود آمد اول

حزب توده را نقد می‌کرد.

اگر تقابل اندیشه وجود نداشت، امکان چنین جدایی به وجود نمی‌آمد.

لطف‌الله میثمی: حزب توده توسط بعضی‌ها کوبیده شد ولی نهضت آزادی نقد شد. خنیف‌نژاد می‌گفت ما به چیزهای جدیدی نیاز داریم که نهضت آزادی نمی‌کشد؛ یعنی حد پروسه‌شان تمام شده است. پروسه جبهه‌ی ملی در سال ۴۳ تمام شد. ولی بعدها جبهه ملی‌ها، مجاهدین را تأیید می‌کردند. نهضت آزادی هم مجاهدین را تأیید می‌کرد. اما حزب توده، به هیچ‌وجه سازمان‌های رادیکالی کمونیستی را تأیید نمی‌کرد که هیچ، دشمنی هم می‌کرد. مثلاً با تز مبارزه مسلحانه‌ی مسعود احمدزاده هم با استراتژی هم تاکتیک آن مخالفت می‌کردند.

به لحاظ «روش» مخالفت می‌کردند.

لطف‌الله میثمی: بحث این است که حزب

دکتر محمود کاشانی. انحلال مجلس هفدهم، محور توطئه‌ی مرداد ۱۳۳۲، دنیای سخن، شماره‌ی ۸۱.

با ملاحظه‌ی نامه‌ی مورخه‌ی ۲۶ مهر ۱۳۳۸ شخصی دکتر مصدق و آشنایان دیرینه‌ی وی با این رویه‌ی پارلمانی و مخالفت رئیس مجلس منتخب وی (دکتر معظمی) و هشدارهای همکارانش بر این که با انحلال مجلس، شاه او را از سمت نخست‌وزیری برکنار می‌کند و به‌ویژه با توجه به اعتراض‌های شدید و رسمی مخالفان انحلال مجلس، با قاطعیت می‌توان گفت اصولاً منحل کردن مجلس در راستای همین هدف بوده و او نمی‌توانسته است ادعای ناآگاهی از پی‌آمیز خود را داشته باشد. اصرار شدید دکتر مصدق بر اجرای رفتارندوم و منحل ساختن مجلس که زمینه‌ساز موفقیت و محور توطئه و شکست نهضت ملی در مرداد ماه سال ۱۳۳۲ بوده است ما را به این نتیجه می‌رساند که شخص نامبرده کارگردان این برنامه بوده و مسئولیت کامل آن را بر عهده دارد.

مصدق در زمینه‌ی هیچ‌یک از برنامه‌های اعلام شده‌ی خود یعنی بهره‌برداری از منابع نفت در جهت تقویت بنیه‌ی اقتصاد کشور و تشکیل یک مجلس قوی و استوار ساختن پایه‌های آزادی در کشور موفقیتی نداشت و هیچ‌گام موثری در بهبود اوضاع کشور در دوران زمامداری خود بر نداشت و بالاتر از آن با انجام یک سلسله اقدامات خلاف قانون اساسی، روح اتحاد ملی را متلاشی و مردم را دچار ناامیدی و پراکندگی ساخت و کار او به‌جائی رسید که بنابه ادعای مبلغان وی با هزینه‌شدن چند صد هزار دلار که آن هم در حد شایعه است و به حرکت درآمدن اراذل و اوباش سرنگون گردید.

در این صورت این پرسش مطرح می‌شود که اصولاً این حکومت یا تکیه بر چه نیروی می‌خواست به حکومت خود ادامه دهد؟ با حذف نیروی بزرگ مذهبی سیاسی آیت‌الله کاشانی و در زمان او، سیاست‌کش، که تجربه‌ی ۳۰ تیر توانائی‌های آن را نشان داد و حذف نیروی ارزشمند نمایندگان اقلیت مجلس که پایه‌گذاران اصلی نهضت ملی ایران بودند، آیا با تکیه بر

من در سال ۴۱ با آقای آیت هم دوره‌ی دانشگاه بودم و وقتی پیرامون کودتای ۲۸ مرداد صحبت و بحث می‌کردیم کودتا را تأیید می‌کرد. می‌گفتم: شما چرا و به چه دلیل کودتا را قبول دارید؟ می‌گفت: کمونیست‌ها اگر حاکم می‌شدند دارای ایدئولوژی مدون بودند و خدا را هم قبول نداشتند، نجس هم هستند و نمی‌شد با آن‌ها کار کرد. بدین ترتیب، شاید بی‌راه نباشد که بگوییم ایدئولوژی کودتا، ایدئولوژی با خدا و بی‌خدا شد.

توده توسط چپ‌ها به عنوان خائن معرفی شد ولی مجاهدین هیچ‌گاه نگفتند سران نهضت آزادی خائن هستند. شرایط هم فرق می‌کرد آن سالی که من صحبت می‌کنم، سال ۱۳۳۲ است و این که شما می‌گویید، بعد از ۱۵ خرداد ۴۲ است.

◇ ممکن است شیوه‌های برخورد متفاوت باشد ولی مضمون تفکر و مبانی اصلی ایدئولوژی راهنمای عمل، به تعبیر شما تا قیام ۱۵ خرداد، مضامین مشترکی بین نهضت آزادی و جریان‌های دیگر داشت. آیا به نظر شما نهضت آزادی واقعاً نفی شاه را دنبال می‌کرد؟ به نظر می‌رسد اساساً در چارچوب قانون اساسی عمل می‌کرد.

لطف‌الله میثمی: نهضت آزادی در چارچوب قانون اساسی عمل می‌کرد. شعار جبهه‌ی ملی استقرار حکومت قانون بود. نهضتی‌ها می‌گفتند استقرار حکومت ملی که در حکومت ملی رهبری مصدق را قبول داشتند و با رهبری شاه تعارض داشتند. با این حال فرقی‌هایی با جبهه‌ی ملی داشتند اما به هیچ‌وجه شعار نفی سلطنت نمی‌دادند. مجاهدین بودند که شعار نفی سلطنت می‌دادند. جوان‌های نهضت، هم از لحاظ مالی هم به لحاظ علمی و تسلیحاتی تأیید می‌کردند. این فرق دارد، این دو پدیده است. من در خارج که بودم تقریباً تمام جریان چپ «چه گوارایی»، همه به حزب توده اعتقاد داشتند. نه در حد این که مثلاً درست درک نکردند بلکه در حد این که خیانت شده.

◇ بحث خیانت حزب یا نهضت، یک امری است و بحث نقد اندیشه، امر دیگری است.

آگاهانه خیانت کردند. حتا انورخامنه‌ای هم اعتقاد ندارد که همه‌شان آگاهانه خیانت کرده‌اند. ممکن است یکی - دو نفر را پیدا کنند و بگویند احتمالاً رابطه داشتند که تازه آن‌ها هم خیلی‌ها قبول ندارند. بحث این که بخشی از حزب یا رهبران حزب عملکرد غلطی داشتند و این عملکرد غلط بعضاً ناشی از خیانت بوده. یک مسأله است و این که حزب توده با پایگاه اندیشه‌اش و فکر چپ‌اش می‌توانسته نوع دیگری عمل کند، مثلاً می‌توانسته نهضت ملی و حکومت ملی را نجات بدهد، و می‌توانسته از مصدق حمایت کند و می‌توانسته به جای شعار «رهبری حزب توده»، از «رهبری مصدق» در روند ملی حمایت کند، مسأله‌ی دیگری است. همه‌ی آن‌هایی که می‌گویند «خیانت» کرده از این خاستگاه حرکت می‌کنند و حرف‌شان هم، این است.

لطف‌الله میثمی: من نظرم این است که با آن ایدئولوژی، با آن نفوذی‌ها و آن پاشنه‌ی آشیل که برش مردم، نمی‌توانستند از مصدق حمایت کنند. این‌ها وابسته به شوروی و کا.گ.ب. بودند و عناصری هم از انگلیس در درون‌شان نفوذ داشتند.

◇ ممکن است این باور شما باشد اما جریان‌های چپ که حزب توده را نقد می‌کنند، چنین باوری ندارند که با ایدئولوژی مارکسیسم نمی‌توان از مصدق حمایت کرد.

لطف‌الله میثمی: چرا! به عنوان مثال، شعایبان و احمدزاده که مارکسیست منصفی بود چنین باوری داشت.

◇ نمی‌شود گفت که احمدزاده، تورج بیگوند، بیژن جزنی مثل شعایبان فکر می‌کردند. آیا به نظر شما آن‌ها باور داشتند که با ایدئولوژی مارکسیسم نمی‌شود از مصدق حمایت کرد؟! همه‌ی آن‌هایی که به حزب توده نقد نوشته‌اند و همه‌ی آن‌هایی که از مصدق حمایت کردند، تا آخرش هم مارکسیست باقی ماندند. کدام‌شان مارکسیست نبودند؟

لطف‌الله میثمی: تنها با ایدئولوژی مارکسیسم تنها نمی‌شود بلکه اگر لنینیسم را می‌آوردند می‌گفتند عامل امپریالیسم است و

این‌ها ۲ مقوله‌ی جداگانه هستند. همه‌ی جریان‌های چپ که انشعاب کردند، یا بریدند یا تحولاتی که اتفاق افتاد و سازمان‌های نوینی ایجاد کردند، اگر اجمالاً فرض کنید قایل به خیانت حزب توده بودند، اما نقد مارکسیستی متفاوت است. منظور ما از پرسش بالا، این است که شاهد نوعی استحاله در جریان‌های ملی و نهضت آزادی هستیم. یعنی نقد جدی می‌شود.

لطف‌الله میثمی: نقد با خیانت متفاوت است.

◇ منتقدان حزب توده می‌گویند: عملکردش در آن تاریخ خیانت‌آمیز بود. این مسأله، مسأله‌ی مهمی نیست! چرا که مارکسیسم را که نقد نمی‌کردند معتقد بودند که «روشن» غلط است و مثلاً معتقد بودند که رهبران حزب به خواست بدنه توجه نکردند. بدنه در صورت خواست رهبران می‌توانست عمل کند. این یک تاکتیک بود که در آن مقطع می‌توانسته بهتر عمل کند ولی این کار را نکرده.

لطف‌الله میثمی: این را نمی‌گویند. می‌گویند آگاهانه خیانت کرده.

◇ گروهی از چپ‌ها می‌گویند حزب توده آگاهانه خیانت کرده است؟! لطف‌الله میثمی: بله! مثلاً احمدزاده.

◇ احمدزاده کجا چنین حرفی زده است؟ لطف‌الله میثمی: خودش می‌گفت. ما با آن‌ها در زندان بودیم.

◇ حتا بابک امیرخسروی هم، قبول ندارد که

عوامل حزب توده‌ی روسی، انگلیسی و یا چند گروهک مزدور و عده‌ای از سیاست‌پیشه‌گان فرصت‌طلب، کم‌ترین امکاناتی برای ادامه‌ی حیات چنین حکومتی قابل تصور بوده است؟ پاسخ به این پرسش چه برای آن زمان و چه برای دوران کنونی کشور ما برای آنانی که خواستار استقلال واقعی کشور هستند، می‌تواند سودمند باشد.

بررسی تاریخ یک‌ساله‌ی پایان نهضت ملی ایران درس‌های گرانبهایی برای ملت ایران در بر دارد مهم‌ترین درس این تجربه‌ی تاریخی این است که قدرت‌های بزرگ جهان امروز برای پیشبرد هدف‌های سیاسی و اقتصادی و گسترش نفوذ خود در کشور ایران سازمان‌ها و نهادهای میهن مارا چون مجلس قانونگذاری، دستگاه دادگستری، روحانیت اصیل، نظام اقتصادی کشور و محیط زیست را هدف قرار داده و با تخریب این نهادهای میهنی توانائی مقاومت و ایستادگی ملت را در هم شکسته و پس از آن راه همواری را برای پیشبرد مقاصد خود فراهم می‌سازند.

در خلال ۴۵ سال گذشته همان قدرت‌هایی که با طراحی توطئه‌ها از اقدامات دکتر مصدق بهره‌مند گردیده و نفت ملی شده را بار دیگر به زیر سلطه‌ی خویش در آوردند، نهایت فریبکاری را برای حفظ اعتبار وی انجام داده‌اند.

بی‌گمان در دوران هیچ‌یک از نخست‌وزیران دوران مشروطیت، این همه اقدامات ضد میهنی، ضد آزادی و بر خلاف قانون اساسی در کشور ما صورت نگرفته است و شگفت‌آور این است که مبلغان دکتر مصدق با وجود چنین سابقه‌ای، از او یک چهره‌ی معصوم ترسیم کرده و چنین دولتی را پس از آن همه قانون‌شکنی‌ها و زیان‌های مادی و معنوی جبران‌ناپذیری که به کشور ما وارد کرد، دولت ملی و قانونی و طرفدار آزادی و دموکراسی معرفی کرده و او را قربانی کودتای نظامی ۲۸ مرداد قلمداد کرده‌اند که در این صورت باید در مورد مقاله نقدی که در شماره اخیر نشریه «آینده» درج شد، تجدید نظر کرد.

این‌ها در بالا توضیح دادم که ۶-۵ عامل بودند.

◇ حتا کسانی که استالینست باقی ماندند، حزب توده را نقد کردند. دکتر فروتن که طوفان را راه انداخت استالینست باقی مانده بود، مطلقاً حزب توده و کیانوری را تخطئه می‌کرد اما همچنان فکر می‌کرد که می‌شد از مصدق و نهضت ملی حمایت کرد و گفته مثلاً ما خیانت کردیم اما او نیز هیچ‌جا نگفته که این ایدئولوژی نمی‌توانسته از مصدق حمایت کند.

لطف‌الله میثمی: ما خودمان در زندان با افسران حزب توده بودیم، کل احزاب کمونیست در سراسر دنیا، مقاومت کردند، کشته دادند، شهید شدند همه‌ی احزاب کمونیست چه در اندونزی، چه عراق، چه مصر دارای یک هویت مشخصی بودند.

◇ پس با همان ایدئولوژی همگنی و هم‌خوانایی داشتیم

لطف‌الله میثمی: در همه‌ی دنیا دارای هویتی شدند و در ایران تشدید عیش هم این است که در رهبری حزب عناصری نفوذ کرده بودند که وابسته به جاهایی بودند و آگاهانه اجازه ندادند که بدنه‌ی حزب در کنار مصدق قرار بگیرد. قرارهای چهار ساعتی، قرارهای آگاهانه‌ای بود. پاشنه‌ی آشیل‌های معرفتی را هم که گفتم، بنا بر این، در آن مقاطع قادر نبودند در کنار مصدق باشند، ممکن است این آرزوی بعضی‌ها باشد.

◇ اتفاقاً بحث اساسی هم همین است. اگر مسأله را به عناصر خائن و نفوذی برگردانیم نمی‌توانیم به ایدئولوژی برگردانیم. الان، تقریباً تردیدی باقی نمانده که حزب توده در مخالفت با به قول خودش، بورژوازی مصدق بسیار افراطی‌تر عمل کرده؟ حتا کیانوری هم همین نظر را دارد. کسانی که شوروی را تخطئه می‌کنند معتقدند که حزب توده در این زمینه افراط کرده است. بنابراین، به ایدئولوژی اندیشه‌شان بر نمی‌گشته، بلکه به سیاست‌شان، به نوع مواجهه‌شان بر می‌گردد. رویاروی غلطی داشتند. از این‌که این فرصت را در اختیار ما گذاشتید، سپاسگزاریم.

توقف در روندِ تعالی

(نگاهی پس‌رویدادی به

کودتای ۲۸ مرداد)

● محمدرضا جلالی

(دکتر در روان‌شناسی

و استاد دانشگاه)

بر سرکار آمدن دولت ملی دکتر محمد مصدق استثنایی در تاریخ معاصر ایران بود. روند حوادث پس از فروپاشی دولت مطلقه‌ی رضاشاه به‌گونه‌ای شد که در تعیین دولت نفوذ افکار عمومی مؤثر افتاد؛ و این‌بار صلاح‌دید دربار و رایزنی مستقیم و غیرمستقیم با سفارت خارجی در جابه‌جایی دولت‌ها اعمال نشد. به پشتوانه‌ی نوام همین حمایت افکار عمومی بارها مصدق از مجالس غالباً سلطنت‌طلب و انگلیس‌پسند رأی اعتماد بالا می‌گرفت؛ اقلیتی کم‌تر از ۱۰ نفر وکلای ملی، اکثریتی بیش‌تر از ۱۰۰ نفر وکلای غیرملی را به انقیاد می‌کشاند و وادار می‌ساخت به‌رغم میل باطنی خویش از خواسته‌های عمومی تمکین کنند. در پیش گرفتن سیاست مستقل مبتنی بر موازنه‌ی منفی میان دولت‌های قدرتمند خارجی از سوی مصدق، نه برای امپریالیست‌های غربی و نه برای شوروی که برای درگیری در جنگ سرد مبارست می‌کردند، مفهوم نبود و اساساً شکل‌گیری چنین الگویی را به‌حال خود خطرناک می‌دیدند. از این‌رو قاطعانه نسبت به آن واکنش نشان دادند و به انحاء روش‌ها در صدد ساقط کردنش برآمدند.

انگلستان که عمری نفت ایران و درآمد حاصل از آن را در تئول خویش داشت، از همان آغاز در مقابل حرکت استقلال‌خواهی ملت و ملی شدن صنعت نفت به‌دست دولت ملی، هیجان‌زده و واکنشی رفتار کرد و قصد داشت که با استفاده از نیروی نظامی، ایران را از این اقدام باز

دارد. اما میراث‌خوار استعمار کهن که بی‌زیانی چشم‌گیر از دو جنگ جهانی با پتانسیل بالای اقتصادی سربرآورده بود و به رقابت‌های ایدئولوژیک و سیاسی جهانی می‌اندیشید، مهارش زد و بازش داشت تا به‌گونه‌ای دیگر با این معضل پیش آمده، رویارویی صورت گیرد. بنابراین با حمایت و مشارکت دولت آمریکا پنج پیشنهاد برای حل منازعه‌ی فی‌مابین ارائه دادند که هر یک به نسبتی با اصول ملی‌شدن صنعت نفت در کشور مغایرت داشتند.

اما قدرت «در کف شیرین خون‌خواره‌ی» باج‌خواهی بود و انعطاف‌پذیری علم سیاست که ایده‌آل‌گرایی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و معمولاً اعمال خواسته‌های بیشینه و بهینه را ناممکن می‌سازد، اقتضاء داشت برای برون‌رفت از بحران طولانی نفت، یکی از آن میان - احتمالاً پیشنهاد بانک جهانی یا پیشنهاد دوم مشترک آمریکا و انگلیس - پذیرفته شود و بیش از این مسأله نفت به طول نینجامد و لاینحل از طرق عادی جلوه نکند.

اما به‌دلایلی نشد و گویی انگلیس از این نشدن‌ها دلخوش بود جناح‌های حاکم در انگلیس خاصه محافظه‌کاران تلاش می‌کردند نزاع خود با مصدق را منازعه‌ی ایران با آمریکا و انگلیس نشان دهند و مدام خطر الگو واقع شدن آن‌را برای استقلال‌طلبی دیگر کشورها و احتمال ائتلافش با کمونیست‌ها و شوروی را به آمریکا گوشزد می‌کردند. با این حال تحت فشار آمریکایی‌ها که هراسناک از به‌قدرت رسیدن کمونیست‌ها در اثر سقوط مصدق، از ابتکار عمل براندازانه علیه وی جانبداری نمی‌کردند؛ و به‌دلیل پیش نبردن در شورای امنیت و دادگاه لاهه با اکراه و به ناگزیر به طرح‌های پیشنهادی و بعضاً به تقییراتی مهم در آن‌ها تن در می‌دادند، اما در پیشرفت و قبول آن از سوی ایران اصرار و انعطافی نشان نمی‌دادند و با تأثیر بخشی در نتیجه‌نخبشیدن این طرح‌ها و تعاملات، مبنایی متقاعدکننده برای رئیس‌جمهور - دیگران قبلاً متقاعد شده بودند - در اثبات لجاجت و انعطاف‌ناپذیری مصدق فراهم می‌آوردند و در نهایت به او اثبات کردند راهی جز کودتا باقی نمانده است. ایدن در خاطرات خویش می‌گوید: «حتا اگر مقادیر عمده‌ای نفت از ایران به بازارهای جهان عرضه شود، نباید به انعقاد یک قرارداد بد مبادرت نمود، زیرا چنین قراردادی در دیگر کشورهای تولیدکننده نفت، اختلال ایجاد خواهد کرد و به منافع کمپانی‌های انگلیسی و آمریکایی در سراسر جهان لطمه شدید وارد خواهد ساخت». آمریکا دیر یا زود سهم خود را از نفت ایران، چون دیگر نقاط از قدرت استعماری تحلیل رفته که اینک و در شروع جنگ سرد متغیر وابسته‌ی سیاسی او نیز می‌شد، می‌ستاند. اما وجهی هم‌ت اصلی این دولت متأثر از هیستری ضدکمونیستی داخل کشور، مک‌کار تیسیم بازاری شوروی از دست‌اندازی به حکومت ایران بود. به این تعبیر اهمیت موقعیت استراتژیک ایران و ترس از نزدیکی آن به شوروی، برای

نورالدین کیانوری، خاطرات. مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی دیدگاه، چاپ دوم: ۱۳۷۲.

متأسفانه ما از جریان ۲۸ مرداد خیلی دیر خبردار شدیم. روزولت در خاطراتش می‌نویسد که پس از این‌که کودتای قبلی لو رفت، ما تصمیم گرفتیم که از قبل به واحدها چیزی نگوییم و به هر واحد فقط زمانی که باید وارد عمل شود اطلاع دهیم. به‌علاوه، به‌علت ضربات ۲۷ مرداد - که طبق حساب ما حدود ۶۰۰ نفر از افراد شبکه حزبی دستگیر شده بودند - ارتباطات ما با بدنه حزب به شدت مختل شده بود. بدین ترتیب، ما از شروع کودتا تنها در صبح ۲۸ مرداد - که جلسه مشترک هیأت اجراییه و گروهی از اعضای کمیته مرکزی و کمیته ایالتی تهران در خانه کمیته ایالتی تهران تشکیل شده بود و سرهنگ مبتری هم با ما بود - مطلع شدیم. تصور قبلی ما این بود که کودتا به‌وسیله واحدهای نظامی شروع خواهد شد و آن‌ها هم از پادگان‌ها به راه می‌افتند و لذا ترتیبی داده بودیم که اگر چنین اتفاقی افتاد سریع مطلع شویم. به‌علاوه اطلاع قبلی ما دایر بر این‌که کودتاچیان می‌خواهند دولت زاهدی را در اصفهان تشکیل دهند، این فکر را در ما به‌وجود آورده بود که حداقل در این چند روز در تهران اتفاقی رخ نخواهد داد. ولی ناگهان مطلع شدیم که کودتا توسط لوباش شروع شده و آن‌ها در شهر حمله را آغاز کرده‌اند.



اولین واکنش ما این بود که با کودتا مقابله کنیم. ولی با توجه به دستور روز گذشته مصدق دایر بر سرکوبی تظاهر ضد شاه و عمل وحشیانه پلیس و فرمانداری نظامی قرار شد که اول با دکتر مصدق تماس گرفته شود. من از همان راه همیشگی با دکتر مصدق تماس گرفتم و به او گفتم که به‌نظر ما این جریان مقدمه یک شکل تازه کودتایی است و ما حاضر هستیم که برای مقابله با آن، که توسط نظامیان و پلیس هم حمایت می‌شود، به خیابان‌ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم، ولی دستور دیروز شما مانع بزرگی بر سر راه ماست و خواهش

اندیشه‌های جامعه ۱۱